

• دکتر ضیاء الدین سجادی

شعر در بستر تحولات اجتماعی

از او برتر می شمرد، جواب می دهد:
ز ده شیوه کان حلیت شاعری است
به یک شیوه شد داستان عنصری
نه تحقیق گفت و نه وعظ و نه زهد
که حرفی ندانست از آن، عنصری

مصنوعات نثر هم، داستانهای حیوانات، قصص مربوط به
آدمیان، داستانهای تاریخی، افسانه ها و نظایر اینها و موضوعات
عرفانی می باشند که مشخص هستند و ذکر آنها لازم نیست.
گاهی حادثه هایی در جامعه ما اتفاق می افتاد که شاعران،
دیگر نمی توانستند از آنها کناره جویند. و ناچار یک مقدار وارد
می شدند و اشعاری می سرودند و یا مطالبی می نوشتند که به
بعضی اشاره می کنیم.

در سال ۴۰۱ هـ. ق قحط، غلا و خشکسالی عظیمی در
خراسان روی داد که شرح مفصل آن در تاریخ یمنی مضبوط
است^۱. این قضیه، چند تن از شاعران و گویندگان را به خود
جلب کرد. از جمله، استاد طوس، فردوسی، در آغاز داستان

تحولات ادبی، تابع حوادث تاریخی، وقایع سیاسی و
ملی، رویدادهای اجتماعی و حتی مسائل اقتصادی است. در
دوره های گذشته، این تحولات، به کندی، تحقق می یافت و به
علت پراکندگی افراد جامعه، همچنین کم بودن ارتباط و
پیوستگی مردم شهرها با یکدیگر، تحول و دگرگونی ادبی در
شعر و نثر، آهسته و یکنواخت صورت می گرفت و غالباً با
رویداد و حادثه ای اجتماعی، فرقی چندان نداشت. یا این که
تفاوت کم و نادر بود. شعر در نظر قدما موضوعاتی داشت که
در ده عنوان، خلاصه می شد و همه جنبه شخصی و فردی
داشتند. آن موضوعات، عبارتند از: مدح و ذم، تشبیب،
استعطاف، اعتذار، وصل، هجاء، طنز، هزل، مفاخره و حسب
حال. بعدها البته چند موضوع فرعی دیگر هم بر آنها افزوده شد
و به شانزده یا هفده موضوع رسید که باز آنها هم غالباً شخصی و
فردی هستند.

خاقانی شروانی، شاعر قرن ششم هجری قمری، به این ده
موضوع، اشاره می کند. او در پاسخ این تعریف که عنصری را



بود محال تو را داشتن، امید محال
 به عالمی که نباشد همیشه بر یک حال^۵
 قطران در این قصیده، با لحنی تأثیر انگیز و حزن آور، از
 ویرانی تبریز و اندوه مردم زلزله زده آن، سخن گفته است.
 در سال ۵۴۸ هـ. ق ترکان غز به خراسان یورش آوردند و
 شهرهای خراسان را ویران کردند. آنها به نیشابور تاختند و علما
 و دانشمندان آنجا را هلاک کردند. روش این قوم چنین بود که
 خاک در دهان افراد می ریختند و آنها را خفه می کردند. در این
 شهر، امام محمد بن یحیی، دانشمند و فقیه بزرگ شافعی را
 خاک در دهان کردند و هلاکش نمودند. خاقانی شروانی، چند
 قصیده در مرثیه او ساخته است که یک قصیده اش به مناسبت،
 ردیف «خاک» دارد:

ناورد محنت است در این تنگنای خاک
 محنت برای مردم و مردم برای خاک ...
 در ملت محمد مرسل نداشت کس
 فاضل تر از محمد یحیی فنای خاک

اشکانیان به آن اشاره کرده است. فردوسی اگر در جایی، از
 سلطان محمد، تقاضا یا ستایشی می کند، به خاطر همولایتیهای
 قحط دیده اش در خراسان است. او از سلطان می خواهد که
 خراج مردم خراسان را ببخشد:
 گذشته ز سؤال ده با چهار
 یکی آفرین باد بر شهریار
 از این مزده ای داد بهر خراج
 که فرمان بد از شاه با فر و تاج
 که سالی خراجی نخواهند بیش
 ز دیندار بیدار و از مرد کیش^۳

در سال ۴۳۴ هـ. ق زلزله ای موحد در تبریز روی داد که
 سه سال بعد از آن، هنگامی که ناصر خسرو به تبریز رفت و از
 جریان آگاه شد، در سفرنامه خود به آن اشاره کرد. وی
 می نویسد که چهل هزار نفر در آن زلزله هلاک شدند.^۴ قطران
 تبریزی نیز قصائدی درباره این زلزله گفته است که معروف ترین
 آن با این مطلع است:

آن کرد روز تهلکه دندان نثار سنگ
وین کرد گاه فتنه دهان را فدای خاک
ای خاک بر سر فلک آخر چرا نگفت
کاین چشمه حیات مسازید جای خاک^۶
و در قصیده ای دیگر می گوید:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد ...
گردون، سر محمد یحیی به باد داد
محنت، رقیب سنجر ما لک رقاب شد^۷

سلطان محمد سنجر را هم در آن واقعه گرفتند و حبس نمودند. روزها به نام او حکم می راندند و شبها در حبس می کردند. انوری ابیوردی، شاعر معروف قرن ششم، در قصیده ای، در این باره می گوید:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر!
نامه اهل خراسان به بر خاقان بر
نامه ای مطلع آن رنج تن و آفت جان
نامه ای مقطع آن درد دل و سوز جگر^۸

از ابتدا تا انتهای این قصیده، انوری به بیان حوادث و رنجهای مردم می پردازد.

شگفتی در این است که در مورد واقعه مغول، که در ۶۱۶ هـ. ق اتفاق افتاد، چندان اشاره ای در متون نظم نمی یابیم. شاید کسی را زنده نگذاشتند تا حرفی بزند و یا از ترس از دست دادن جان و ... در چنین حادثه هولناکی، کسی نتوانست شعری یا نثری که زبان حال مردم باشد، ارائه دهد. واقعه مغول، فقط در تواریخ، مسطور و مضبوط است، مانند تاریخ جهانگشای جوینی، تاریخ بناکتی و ... در شعر، خیلی کم به این حادثه هولناک اشارت رفته است. شیخ فریدالدین عطار از کسانی است که گویا خودش در آن واقعه شهید شد و مجال پیدا نکرد در این باره سخنی بگوید. در آن واقعه، شیخ نجم الدین کبری مریدانش را آزاد کرد و شمشیر کشید و گفت هنگام جنگیدن است و پرچی در دست داشت که هر چه مغولها خواستند پرچم را در حال کشتن او از دستش درآورند، نتوانستند و غزل مولانا جلال الدین، ناظر به این جریان است:

ما نه زان محتشمانیم که ساغر گیرند
و نه زان مفلسکان که بز لاغر گیرند
ما از آن سوختگانیم که از لذت سوز
آب حیوان بهلند و پی آذر گیرند^۹

گفتند که درویشی در نیشابور، وقتی مردمش قتل عام شده بودند، بر پشته ای برآمد و گفت:

«باد بی نیازی خلدوند است که می وزد، سامان سخن گفتن نیست.»^{۱۰}

سپاه مغول در سال ۶۱۶ هـ. ق به خراسان و نیشابور حمله کردند که تا ۶۲۸ هـ. ق طول کشید. آنها در سال ۶۳۳ هـ. ق به اصفهان تاختند و بنا بر روایتی، کمال الدین اسماعیل اصفهانی، شاعر مشهور را شهید کردند. کمال الدین اسماعیل تنها شاعری

است که روایتگر این حادثه شوم است:
کو دیده که تا بر وطن خود گرید
بر حال دل و واقعه بد گرید
دی بر سر یک مرده دو صد گریان بود
امروز یکی نیست که بر صد گرید^{۱۱}

از قرن پنجم تا سده سیزدهم هجری، تحولات پدید آمده در شعر و نثر، تحولات سبکی است. می دانیم که در قرن پنجم، سجع، به وسیله خواجه عبدالله انصاری، در نثر فارسی وارد شده است و بعد در قرن هفتم به تکامل رسیده. نثر فنی، در قرن ششم به ظهور پیوسته است.

در این دوران، یعنی تقریباً از قرن پنجم به بعد، توحید باری تعالی، نعت پیامبر اکرم (ص)، موضوع خاص شعر و ادب شده است. یعنی از آغاز کار فردوسی، که سرود: به نام خداوند جان و خرد ... کزین برتر اندیشه برنگذرد ...

تا قرن ششم، شعرا بیشتر به این موضوعات پرداختند. خاقانی شروانی، تنها شاعری است که مکه و منازل راه مکه را فراوان وصف کرده است. وی چون قصاید زیادی در نعت پیامبر اکرم (ص) سروده، بدین جهت به «حسان العجم» ملقب شده است، در مقابل حسان العرب «حسان بن ثابت» شاعر رسول اکرم (ص).

مدیحه ائمه اثنا عشر در قرن ششم شروع شده است. ظاهراً نخستین شاعری که در مرثیه حضرت سیدالشهدا (ع) و واقعه کربلا قصیده ای گفته است، قوامی رازی، شاعر شیعی قرن ششم است. مطلع قصیده او این است:

روز دهم ز ماه محرم به کربلا

ظلمی صریح رفت بر اولاد مصطفی^{۱۲}

بدین ترتیب شعر فارسی، موضوعات سنتی خودش را در بستر سبک های عراقی و هندی و ... حفظ می کند.

شاعران معمولاً در مورد همسران و فرزندانشان سخن نمی گفتند، اما فردوسی و امثال او در رشای فرزند شعر سروده اند. از آن دوره به بعد، شاید خاقانی، تنها شاعری باشد که در رشای فرزندش شعری سروده است. احتمال می رود این امر، به دلیل همسایه بودنش با فرنگیهای آن زمان باشد. وی در شروان، زندگی می کرده و با مسیحیان رابطه داشته و مادرش هم نسطوری و تازه مسلمان بوده است.

در سال ۱۲۳۵ هـ. ق دومین دسته از محصلان ایرانی از اروپا بازگشتند و چاپخانه در ایران به کار افتاد و در ۱۲۵۴ هـ. ق روزنامه کاغذ اخبار منتشر شد. در ۱۲۶۸ هـ. ق دارالفنون تأسیس شد و کتب علمی را برای تدریس در آنجا ترجمه کردند. یکی از آن ترجمه ها از قآنی شیرازی است در باب فلاحیت. قآنی هم فرانسه می دانست و هم طبق گفته خودش مدتی در شیراز، زبان انگلیسی آموخته بوده است. وقتی میرزا تقی خان، نخست وزیر شد، قآنی به او مراجعه کرد و حق و حسابی را که وزیر و حاکم قبلی، به عنوان صله شعر برایش مقرر کرده بود، طلب کرد. امیرکبیر گفت که بابت شعر و شاعری، چیزی داده

نمی شود. کار ثابتی بکن و هر هفته تحویل بده. قآئی هم قرار گذاشت هر هفته چند صفحه از کتاب فلاحت را به فارسی ترجمه کند و تحویل ذی حساب امیر کبیر دهد و پنجاه ریال (یا پنج تومان به پول آن وقت) بگیرد. این کتاب، در خانواده مرحوم مهندس مغایری بوده و اکنون معلوم نیست به کجا رفته است. در هر صورت، اثر نفسی است.

نویسندگان دوره قاجار، تحت تأثیر این ترجمه ها، به تقلید نثر نویسندگان اروپایی پرداختند و ساده نویسی را آغاز کردند. رسالات انتقادی در دوره ناصرالدین شاه نوشته شد. مقالات روزنامه های ثریا و پرورش یا نثری ساده و جالب توجه انتشار یافت و در تحول و روشنگری افکار مردم مؤثر افتاد. الفاظ خارجی، مانند الکتریک، کابینه، کنفرانس، پارلمان و نظایر آن، در این روزنامه ها دیده می شد. در این دوره، نظم و نثر تقلیدی، سنتی و کلاسیک ما همچنان ادامه داشت و تغییر زیادی در آنها پیدا نشد. کسانی مثل قائم مقام فراهانی سعی داشتند از سعدی تقلید کنند. شاعران دوره قاجاریه و ... رسیده بودند به دوره «بازگشت» و از قصاید و مسمطهای قدما تقلید می کردند. در اشعار شاعران این دوره، موضوعات تازه ای نمی بینم.

در این دوره، شاعری به نام مفلح تهرانی^{۱۲}، معاصر رضاقلی خان هدایت، ترکیب بندی در مورد بیماری وبای آن زمان گفته است. وقار شیرازی هم شعری درباره زلزله شیراز سروده. در چهارده جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ هـ. ق، مطابق با چهارده مرداد سال ۱۲۸۵ هـ. ش، فرمان مشروطیت صادر شد و تحولات بنیادین در شعر و نثر، بعد از این آغاز شد. کسانی مانند ادیب الممالک و شعرا و نویسندگان دیگر، آثاری پدید آوردند و بعد از این آثار بود که موضوعات ادبی، به تدریج، دگرگون شد. بزرگترین تحولی که در این دوره به تحقق پیوست، این بود که اصلاً شعر و نثر، از حالت شخصی و انفرادی درآمد و اجتماعی شد.

در این دوره، شعر و نثر، بزرگترین خصوصیتی که پیدا

کردند، سادگی، بی تکلفی، صراحت و گرایش به انتقاد است. مهمترین تحول شدید، تند و بزرگ اجتماعی ما؛ انقلاب اسلامی، به رهبری حضرت امام (ره) است. این تحول ناگهانی با تحولات قبلی فرق دارد. صراحت و سادگی و راحت صحبت کردن با مردم از سخنان امام (ره) نشأت گرفت.

صراحت و سادگی از ویژگیهای سخن آن بزرگوار است. این ویژگی در وصایا و آثار شهیدان انقلاب اسلامی نیز به خوبی حس می شود.

یکی از موارد قابل تأمل در ادبیات انقلاب اسلامی، سرودهای انقلاب است. از جمله، [اولین] سرود جمهوری اسلامی که آقای ابوالقاسم حالت سروده است و نیز باید از شعر «سفر» آقای حمید سبزواری یاد کرد که آهنگ بسیار خوبی برایش ساخته شده و هر وقت شنیده می شود، نازگی دارد و ...

نثر مطبوعات، پس از انقلاب اسلامی، متناسب با موضوع مقالات شده است. ما باید به آن نثر و شعر عالی زبان فارسی برسیم. مسامحات، اغلاط و نادرستی هایی دیده می شود که امیدواریم در آینده، با تعلیم و تربیت، این مسامحات زبانی رفع شود و نثر فارسی، همچنان درخشان و زلال و صاف، بر روی کاغذها نقش بیند.

پی نوشتها:

۱. خاقانی شروانی، دیوان، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۸، ص ۹۲۶.
۲. ر.ک: ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام دکتر جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۷، ص ۳۱۴.
۳. فردوسی، شاهنامه، تصحیح ژول مل، تهران، انتشارات سخن، ج ۵، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ص ۱۴۹۰.
۴. ر.ک: ناصر خسرو قبادیانی مروزی، سفرنامه، به کوشش دکتر محمد دبیرساقی، تهران، زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۹، صص ۹۸-۹۹.
۵. قطران تبریزی، دیوان (از روی نسخه مرحوم آقامحمد نخجوانی)، به اهتمام حسین آملی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی خزر، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۲۰۸.
۶. دیوان خاقانی شروانی، صص ۲۳۷، ۲۳۸ و ۲۳۹.
۷. همان، صص ۱۵۶-۱۵۷.
۸. انوری، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱ (قصائد)، چاپ چهارم، ۱۳۷۲، ص ۲۰۰۱.
۹. مولوی، کلیات شمس یا دیوان کبیر، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، جزو دوم، چاپ سوم، ۱۳۶۳، ص ۱۳۹.
۱۰. ر.ک: صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوسی، ج ۲، چاپ دهم، ۱۳۶۹، ص ۸۷۳.
۱۱. فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۳۹.
۱۲. قوامی رازی، دیوان، به تصحیح و اهتمام میرجلال الدین ارموی (معروف به محدث)، تهران، ۱۳۳۴، ص ۱۲۵.
۱۳. ر.ک: خیابنور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران، تبریز، ۱۳۴۰، ص ۵۵۸.

